



صنعتی شدن و خانوار

(قسمت اول)

مأخذ: Revue Internationale des sciences
sociales - vol XXXVI

ترجمه: فرزانه امین

مقدمه:

تاکنون مطالعه کمتری در مورد تأثیر متقابل بین کار و خانواده انجام شده است. با این حال همان‌طور که هارون (Harven) یادآوری می‌کند «تحولات اقتصادی و اجتماعی جالب در تمامیت جامعه، تنگنایهای اقتصادی و تغییرات به‌وجود آمده در شکل فعالیتهای صنعتی، نقطه تلاقی با توانایی خانواده جهت انطباق با نوسانات بازار کار، سازمان‌دهی مهاجرت و نیز تأثیرگذاری بر روشهای کاری را دارد. تغییر شکل‌های داخلی هسته خانواده همانند اولویتهای آن که به‌وسیله نیازها و سنتهای فرهنگیشان بدانها تحمیل شده، عرضه‌کارگر روزمزد، انگیزه کار و ارتباطات اجتماعی را در جریان تولید معرفی می‌کند».

در دو دهه اخیر، ما شاهد گفتگوهای هیجان‌انگیز با دیدگاههای مختلف و تقسیم‌بندی شده بوده‌ایم. یکی از این مباحث در مورد نقش زنان به‌عنوان مولد کار «ساده» در خدمت سیستم بهره‌وری سرمایه‌داری، و شایستگی‌های متقابل کارهای خانگی و فعالیت فردی، جدایی نقش عملکرد بر حسب جنسیت در محل کار و عدم تساوی شانس موفقیت در بازار کار و اهمیت روزافزون بخشی که می‌توان آن را «اقتصاد موازی» یا «اقتصاد غیررسمی» نامید و یا مشترکات خانوادگی، شغلی، اجتماعی، و مکانی جامعه‌ای که می‌توان آن را فراصنعتی نامید، بوده است. همچنین نوشته‌های مربوط به این موضوع توده وسیع و بسیار مختلفی را تشکیل می‌دهد.

بخش وسیعی از این آثار، بسیار دشوار و دقیق است زیرا که این دشواری و دقت

«خواه برای فرد یا جامعه و حتی برای هر دو» پیش می‌آید. به‌طور معمول این اصطلاحات چندان مشخص نیستند زیرا بدون تردید این مورد می‌تواند تحقیق جهانی بین فرهنگها و نیز تعمیم دربارهٔ زمان و فاصله را که به‌طور معمول روی می‌دهد تسهیل سازد: مانند آرشیو یک یا دو دهکده و یا کتابهای یک یا دو کارخانه.

به هرحال، این انبوه نوشته‌ها پر است از پیش‌داوریهایی دربارهٔ نقطه تلاقی صنعتی شدن (که در آن معمولاً تخریب زندگی صنعتی مورد سرزنش قرار گرفته است)، و آن جای مهمی را برای این اندیشه می‌گذارد که شمال آمریکا و غرب اروپا اصل قرار داشته نه تنوع فرهنگی مجموعه موقعیتهای گسترده‌تر.

مباحث بسیاری هستند که به‌وضوح جای کند و کاو بیشتری را دارند، ولی ما در اینجا تلاش می‌کنیم قرابت منظم فعالیت صنعتی را با «خانوارها» نشان دهیم. خلاصه اینکه تأکید بر این جنبه از تغییر شکل فعالیتهای صنعتی که در سطوح مختلف پیش می‌آید، خطوط تلاقی را نه تنها در هر یک از این سطوح، بلکه سطوح فوقانی و سطوح پایین آنرا نیز در بر می‌گیرد.

بدیهی است که سیستمهای ملی از سیستمهای بین‌المللی تأثیر پذیرفته و این تأثیرات از راههای مختلف سازمانهای متعدد انجام می‌گیرد که نمونه‌ای از آنها شرکت‌های چندملیتی می‌باشد. تا اینجا تحقیقات مختص به این برداشت از جمله: جغرافیای صنعتی، بخصوص به نقش محرکهایی در درون بخشی که توسط سازمان صنعتی تشکیل شده مربوط می‌شود، و از این بخش است که

محیط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و طبیعی «روش تولید» را دریافت می‌کند و تولیدات خود را بدان بخشها می‌فرستد. این تحقیقات هیچ گرایشی به این موضوع ندارند که خانوارها می‌بایست (یا می‌توانند) به‌طور قطع به‌عنوان بخشی مشخص از سیستم صنعتی تلقی شوند یا اینکه به‌عنوان ترکیبی ساده در میان دیگر بخشها در محیط

از تحرک صنعتی و به‌ویژه فراگیری هرچه بهتر تعیین روند مطالعات امروزی است. قابل توجه است که شرکتها، تولیدات و خانوارها همگی در یک چرخه زیستی قرار گرفته‌اند، لیکن تسلسل‌ها، توافقه‌ها و ناسازگاریهای مکانی و زمانی که می‌تواند بین آنها وجود داشته باشد تا به امروز به‌طور مبهم مورد بررسی قرار گرفته است.

سیستم صنعتی اثر یا اثراتی را به وسیله گروهی که به‌طور اجتماعی در زندگی روزمره سهیم هستند می‌گذارد، بنابراین بایستی به‌عنوان عنصر خانواده اهمیت داد.

کاری محسوب شوند. ضمناً اگر بپذیریم که «خانوار» راههای تولید و نیز تولیداتی همانند یک شرکت دارد، پذیرش این مطلب با توجه به یک «سازمان» و دیگر مکانیزم تعیین مصرف و تولید بسیار ساده خواهد بود. علاوه بر این نقش واسطه‌گی دولت، خانوار را به سطحی بالاتر از شرایط ساده‌ای ارتقا می‌دهد که «خریدار و مصرف‌کننده معمولی که در پی رضایت خاطر خود است»، شرایطی که به‌دلیل اثرات داخلی به پیچیدگیهای مصرف منجر می‌شود. دولتها انتخاب خانوارها را با ایجاد مانع در فعالیت شرکتها، محدود و یا آن را جهت می‌دهند؛ برای مثال: احترام به رعایت حداقل اصول امنیتی یا خواستی که این اصول در مورد اطلاعاتی درباره کیفیت تولید به مصرف‌کننده ارائه می‌دهد.

اهمیت خانوار در این تحلیل می‌تواند به روشن کردن دو مسأله مهم که امروز جغرافیای صنعتی با آن مواجه است، کمک نماید: نخستین مسأله ضرورت فهم درست

دومین مسأله که با اولی بدون ارتباط نیست، ضرورت اندیشه عمیقتر نسبت به امکان یکسان کردن روشهای مختلف نظریه تحدید صنعتی^۱، همانند روشهای مختلف نظریه محدوده شهری^۲ می‌باشد. اگر نقشی مرکزی متناسب به آن دیده شود، خانوار می‌تواند محوری مشخص و اساسی فراهم آورد.

افراد - خانواده‌ها یا خانوارها:
اولین نکته مهم و اساسی و قابل توجه این است که جغرافیای صنعتی مدرن به‌تدریج با امتیاز بخشیدن به نقش مثبت سرمایه، شرکتها، جوامع، چندملیتی‌ها، رؤسای شرکتها، سرمایه‌های مالی، دولت و طراحان برنامه به‌تدریج «غیرانسانی» گشت. برعکس، افراد عموماً در گروههای غیرشخصی رده‌بندی شده‌اند، مانند کارگر، که با تقسیم به گروههای کوچکتر، در «بقعه سفیدها»، «بقعه آبی‌ها»، «کارگران مستخصص» و «کارگران

غیرمستخصص»، و یا به‌وسیله نشانه‌هایی مانند «ارزش افزوده معادل کارگر مرد تمام‌وقت» مشخص شده است. جغرافی دانان عموماً این‌گونه استنباط می‌کنند که زوادی همانند بازسازی و یا پیشرفت تکنولوژی در صنعت و شرکتها تأثیرگذار می‌باشد؛ ولی آنها به‌ندرت به نتایجی همانند ناسازگاری مدلهای جدید مهاجرت روزانه‌ای یا ایجاد ساعات کار غیرعادی توجه می‌کنند. در شکل بسیار عام‌تر نظریه پردازان علوم اجتماعی صنعتی شدن را همانند یک عامل بسیار مهم در تأثیر خوب اقتصادی و رشد رده شرکت تولیدی می‌بینند. با این حال این نتایج یکی همانند دیگری یا «نقشهای پراکنده، خودکفایی، تحرک عمودی و افقی محدود، شرایط معین‌شده توسط تولد، ویژگی روابط و به‌طور کلی با ساختار اجتماعی مخصوص جوامع سنتی تطبیق می‌یابد.» این تضاد بین خواسته‌های صنعتی شدن و ساختار زندگی سنتی گویای این مسأله است که فشارها در جهت تغییر ساختارهای اجتماعی عمل می‌کنند، ولی تأثیر مدرنیزاسیون اجتماعی روی فرد و واکنشهایی که جامعه به‌وسیله آن، فرد را به تحریک وامی‌دارد، به‌طور هماهنگی در تئوری محلی شدن صنعتی ادغام نمی‌شود. با این همه، بدون شک این «فرد» نیست که بایستی در قضاوت در بطن تحلیل قرار گیرد، زیرا سیستم صنعتی اثر یا اثراتی را به‌وسیله گروهی که به‌طور اجتماعی در زندگی روزمره سهیم هستند، می‌گذارد. بنابراین بایستی به‌عنوان «خانواده» اهمیت داد، که در اینجا به‌عنوان گروهی افراد مشخص می‌شوند که در یک محل زندگی



جدول شماره ۱

ساختار خانوار در ایالات
متحده آمریکا در سال ۱۹۷۷
(برحسب درصد)

خانوار با ۲ مسؤول خانواده

۱۸/۵	تنها شوهر دارای شغل
۱/۸۹	تنها زن دارای شغل
۲۳/۴۷	زن و شوهر تنها دارای یک شغل
	زن و شوهر و دیگر اعضای
۷/۱۷	خانواده دارای یک شغل
۶/۶۴	اشکال دیگر شغلی
۶/۵۴	بدون درآمد
۶۳/۸۳	جمع

خانوار با ۱ مسؤول خانواده

۱۰/۳۷	زن رئیس خانوار
۲/۰۲	مرد رئیس خانوار
۱۲/۳۹	جمع
	خانوار ابتدایی
۱۴/۳۸	زن رئیس خانوار
۹/۳۷	مرد رئیس خانوار
۲۳/۷۵	جمع

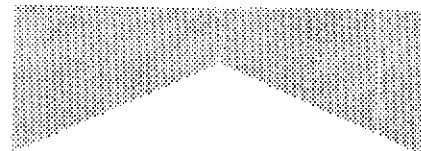
منبع = Clara Stapleton concord
دپارتمان جغرافیا دانشگاه ویسکانسین
گزارش شخصی ۱۹ اوت ۱۹۸۳

توسعه یافته، رو به انقراض گذاشته است. گرچه این امر ممکن است در جاهای دیگر اتفاق نیافتاده باشد. گزارشی دیگر اهمیت تعدادی از خانواده‌های بازرگان را در دولتهای نفتی خلیج فارس خاطر نشان می‌سازد؛ همچنین برخی از وقایع، نشاندهنده این است که در کشورهای در حال رشد، شرکتها از روابط خانوادگی استفاده می‌کنند. و نیز این شرکتها جهت کم کردن هزینه‌های زیاد، سرمایه‌گذارهای مستقیمی در خارج به وجود می‌آورند به نحوی که نیاز کمتری به دستگاه عریض و طویل اداری از قبیل کنترل و اطلاعات داشته باشند.

خانواده پس از جنگ

قبل از جنگ جهانی دوم اکثر خانواده‌ها شامل یک حقوق‌بگیر، یک زن و فرزندان بوده است. درصد کمی از خانواده‌هایی که در کشورهای صنعتی به سر می‌پرند مطابق این مدل زندگی نبودند. در حالی که در سالهای ۱۹۷۰ آنچه از داده‌های آماری در مورد ۷۴۳۷۹۰۰۰ خانوار در ایالات متحده در سال ۷۹ (به جدول شماره ۱ رجوع شود) استخراج شده است، تقریباً برعکس می‌باشد. این موقعیت جدید در اثر تغییرات وسیعی بود که در رابطه با هنجارهای اجتماعی، معتقدات و آداب و رسوم صورت می‌گرفت. مشارکت وسیع زنان در زندگی فعال یک عنصر مهم و اساسی بوده است. بخصوص حوزه خدمات و بازرگانی در اکثر کشورهای پیشرفته بین دو جنگ گسترده شد و (ابهام در شرایط استثنایی در دوران ۱۹۳۹-۱۹۴۵ و ۱۹۱۸-۱۹۱۴) به رشد خود پس از جنگ جهانی به سرعت

می‌کنند و به لحاظ اجتماعی و اقتصادی در زندگی روزمره مستقل هستند. حتی اگر در اینجا تأکید بر خانوار باشد، عنصر خانواده نمی‌تواند کاملاً نفی شود. خانواده نقش مهمی را در توسعه صنعتی ایفا کرده و می‌کند. برای مثال اگر به تولید صنایع اسلحه‌سازی بیندیشیم و نیز به سهمی که خانواده‌ها در آن به عهده داشته‌اند باید از امیل نوبل (Emil Nobel)، الفرد کروپ (Alfred Krupp)، بیل بوئینگ (Bill Boeing)، الان (Allan)، مالکوم لوگد (Malcolm Loughead) و مارسل داسو



برخی از وقایع نشان دهنده این است که در کشورهای در حال رشد، شرکتها از روابط خانوادگی استفاده می‌کنند و حتی جهت کم کردن هزینه‌های زیاد، سرمایه‌گذاری‌های مستقیمی در خارج به وجود می‌آورند به نحوی که نیاز کمتری به دستگاه عریض و طویل اداری از قبیل کنترل و اطلاعات داشته باشند.



(Marcel Dassau) نام برد. بدون تردید، نفوذ شرکت‌های صنعتی که حتی یک خانواده بانک سرمایه و کنترل آن را در دست داشتند از جنگ جهانی دوم در اکثر کشورهای غربی

ادامه داد. حذف کارهای جسمی خسته کننده در برخی از مشاغل، تلاشهای انجام شده جهت تضمین تساوی حقوق و شانس تحول رفتار در برابر زنان شدت گرفت. به علاوه در فاصله سالهای ۳۰ اعتبار پیشرفت روش های پیشگیری از بچه دار شدن، کارفرمایان و زنان متأهل را در پی گیری یک حرفه دایم و بدون توقف طولانی تقویت کرد.

در حول و حوش سالهای ۱۹۶۵ این طور برآورد شده که در آلمان فدرال ۵۲٪ زنان در سنین مابین ۱۵ تا ۶۴ ساله شاغل بوده اند. در برابر ۵۱٪ انگلستان، ۴۵٪ در ایالات متحده، ۴۱٪ در استرالیا و در کانادا ۳۶٪. میزان زنان متأهل و شاغل نیز دارای رشد قابل توجهی بوده است؛ برای مثال در استرالیا از ۲۵٪ در سال ۱۹۶۴ به ۳۸٪ در سال ۱۹۷۳ رسیده بوده است.

این تحول چند عامل را در بر داشته است: از یک سو پایین آمدن سن ازدواج برای زنان، از سوی دیگر افزایش تعداد زنان متأهل و بنابراین پایین آمدن تعداد زنان مجرد و آماده برای زندگی شغلی و در نهایت این مسأله که زوجین بیشتر در مدت زمان کوتاه مایل به بچه دار شدن بودند. در نتیجه برای زنان حدود ۳۵ سال امکان داشتن یک فعالیت شغلی وجود داشته است. اکثر زنانی که در شمار جمعیت فعال قرار داشتند به طرف حوزه خدمات و بازرگانی و بخصوص مشاغل آزاد سوق داده شده بودند.

برعکس در بخش تولید و صنعت، میانگین زنان در کشورهای توسعه یافته کاهش یافته که این امر در مناطقی موجب از میان رفتن صنعت سنتی در بخشهایی

همانند پوشاک و منسوجات در اثر مصرف مختلف تولیدات جایگزین، رشد سلیقه و رفتار مصرف کنندگان، و به نحوی انتقال کارهای تکراری و مونتاژ به طرف کشورهای در حال رشد گردیده است.

همچنین این مسأله که مشاغل حوزه ثالث جذابیت بیشتری را دارا می بودند نه تنها به علت ماهیت خاص و یا اعتبار آنها، بلکه به این علت بود که در دوران ۱۹۶۰-۱۹۴۵ فعالیت های این بخشها معمولاً در شهرها، محلهای تجاری، و یا فروشگاههای بزرگ، سوپر مارکتها و در اطراف شهرهای تازه تأسیس تمرکز یافته بود.

در برابر کمبود کارگر روزمزد در سالهای ۵۰ و ۶۰ بخش صنعت به طریق مختلف عمل کردند: برخی در جستجوی بهبود

صنعت را بر خانوار شدید نموده اند). در حقیقت دگرگونی وظایف از مشخصات پس از جنگ به شمار می رود. پیش از این درآمد فرزندان برای خانواده لازم بوده؛ زیرا این درآمد به زنان متأهل اجازه می داد تا کار تولیدی، کار خانگی، حفظ و یا ترک شغل را طبق موقعیت خود انجام دهند. پس از این بود که زنان متأهل حداقل تا حدودی برای تعلیم و تربیت مناسب فرزندان خود کار می کردند. این موقعیت بیشتر در اثر فشار اجتماعی بوده و همچنین در رابطه با امکانات کار که در حال تغییر ماهیت می بوده است. امید به زندگی طولانی اولیاء را به نوعی سرمایه گذاری در تعلیم و تربیت تشویق می کرده که ارزش آن چه به لحاظ هزینه و چه به لحاظ کمبود درآمد قابل توجه بوده است. بررسی و

جنرالی دانان عموماً این گونه استنباط می کنند که روندی همانند بازسازی و یا پیشرفت تکنولوژی در صنعت و شرکت ها تأثیرگذار است، ولی آنها به ندرت به نتایجی مانند ناسازگاری مدهای جدید مهاجرت روزانه یا ایجاد ساعات کار غیر عادی توجه نمی کنند.

مطالعاتی که می کوشند میزان عوامل مؤثر بر فعالیتهای زنان متأهل را توضیح و تشریح کنند با آهنگی سریع در سالهای ۷۰ فزونی یافته اند. اختلافات فرهنگی پیچیده و بسیار قابل توجه است. بدین ترتیب که در برخی از کشورها مانند هلند، ضعف میزان فعالیت زنهای متأهل به نظر می رسد بازتابی اخلاقی و وابسته به تعلیم مدرسه ای داشته باشند که بر حفظ و حراست فرزندان و امور معمولی کار خانه تأکید فراوان می ورزند. عامل دیگری که به طور شدید زنان را

شرایط کاری بودند، از تدابیر ایمنی گرفته تا ایجاد تسهیلات (از جمله تأسیس مهدکودک). دیگران طول مدت و ساعات کار معین را جهت جذب مادرانی که فرزندان کوچک داشتند دوباره تنظیم می کردند. صاحبان صنایع نیز در جستجوی منابع جدید کاری و برای به کارگیری فعالیتهایشان در سطوح مختلف مکانی و یا استخدام کارگران مهاجر، حتی به طور موقت خارجیان را از برخی کشورها می پذیرفتند (خارجیانی که بین المللی شدن نقاط تلاقی

به طرف بازار کار سوق داده است گرایش به سطح زندگی بالاتری است که تبلیغات، فشار اجتماعی و نیز اسراف و حیف و میل درآمد آن را لازم الاجرا می‌ساخت. تحقق این هدف توسط تغییرات به وجود آمده در سیستم بانکی و ترقی ارگانهای غیر بانکی تسهیل شده بود که ویژگیهای آن بر حسب کشورها تغییر می‌کرده است، برای مثال در استرالیا تعداد شعبات حساب پس‌انداز از ۵۰۱۱ در سال ۱۹۵۰ به ۱۸۵۳۲ در سال ۱۹۶۳ افزایش یافت و اعتبار برای مصارف مالی از ۲۸ به ۴۱۸ میلیون دلار استرالیایی بین ۱۹۴۹ و ۱۹۶۴ رسیده بود. به این صورت که طی سالهای دهه ۵۰، برای ماشینهای نو به ۴۰٪، برای ماشینهای دست دوم به ۷۰٪ و برای وسایل خانگی به ۷۵٪ تخمین زده شده بود. در کوتاه مدت این وضع، صنایع دستی و به ویژه صنایعی که مصرف طولانی داشتند و نیز فعالیتهای مربوط به مشاغل بالا، فروش و خدمات را توسعه می‌داد. در عوض در درازمدت این وضع به بن‌بستی کمک کرد که در حال حاضر صنایع بسیاری از کشورهای پیشرفته گرفتار آن هستند. سهولت دسترسی به اعتبار برای مصرف به‌طور فزاینده‌ای مصرف‌گرایی را برانگیخت. چیزی که زمینه سرمایه‌گذاری را در صنایع مصرفی درازمدت فراهم می‌ساخت و از توجه فوری و ضروری سرمایه‌گذاری در مدرنیزه کردن و بازسازی صنایع مادر چون صنایع فولاد جلوگیری می‌نمود. در حالی که چنین سرمایه‌گذاریهایی می‌توانستند در



درازمدت، رشد فراوانی داشته باشند. در صنایع مصرفی درازمدت، گشایش اعتبار تمام تولیدکنندگان قدیم و جدید را به اشباع بازار تشویق نمود. (به عنوان مثال؛ در سال ۱۹۷۲، ۹ کارخانه سازنده یخچالهای خانگی استرالیایی کمتر از ۸۰ مدل مختلف تولید می‌کردند که برخی از آنها در چندین کارخانه ساخته می‌شد. بدین منظور که مشترکاً بازار ملی ۳۵۰،۰۰۰ واحدی را از مجموعه خود جدا کنند). افزایش ارزش واحدهای تولیدی که از آن ناشی شده بود می‌توانست به وسیله بازار تا زمانی که حمایت از فعالیتهای وجود داشت جذب شود. نتیجه دیگر اینکه، اختلاف و تنوع وسایل یدکی کاری جز افزایش تولید بنگاههای خدماتی تخصصی و تعمیراتی را که بسیاری از آنها از ابعاد سرمایه‌های کوچک خانوادگی تجاوز نمی‌کرد به همراه نداشت.

در اواخر سالهای ۶۰، اکثر کشورهای توسعه یافته به مرحله‌ای که به آن پس از

صنعتی شد گفته می‌شود وارد شدند: نسبت جمعیت شاغل فعال در بخش کارخانه‌ای برای سالهای زیاد ثابت یا شروع به کاستن نمودند. تعداد واقعی واحدهای صنعتی و کشاورزی اولیه چه در ارزش مطلق و چه در ارزش نسبی در حال کاسته شدن بود و فعالیتهای حوزه خدمات و بازرگانی به پیشرفت خود ادامه می‌دادند. تغییرات در ساختارها، در تشکیل، و محلی کردن مؤسسات کارخانه‌ای، و در نتیجه در رابطه بین فعالیتهای صنعتی و خانوار، ایجاد می‌شد. آنچه در اینجا مورد توجه است این تلقی است که عدم بسط فعالیت اقتصادی در اکثر کشورهای صنعتی در میانه سالهای ۱۹۷۰، جز تشدید برخی از گرایشهایی که قبلاً در صنایع دستی مشاهده شده بود به وجود نیامورد. این حرکت به وضوح نقاط برخورد فعالیتهای اقتصادی را بر خانوار نشان می‌دهد.

آخرین ملاحظه درباره کشورهای در حال رشد نیز در این مورد صادق است. در پنجاب مکانیزه کردن کشاورزی بیشتر زنان

را از کار محروم ساخت، زیرا در قسمت عظیمی از آسیای جنوبی، زنان بیشتر کارهایی را ترجیح می‌دهند که می‌توانند در خانه انجام گیرند همانند دوختن، رسیدن، یا بافندگی فرش. بنابراین در سطح اقتصاد کلان اینها به‌طور قطع آسیب‌پذیرترین مشاغل هستند مضافاً بر اینکه این مشاغل موقعیت شغلی را شامل می‌شوند که با خارج شدن از چارچوب قانون تأمین اجتماعی، راه را برای استعمار شدن باز می‌گذارند. مهاجرت زنان آسیای جنوبی به کشور انگلستان که کار مزدی را ترجیح می‌دهند فقط کاری جز جابه‌جا شدن مشکل نبود.

زمان

زمان همیشه رابطه بزرگی بین صنعتی شدن و خانوار بوده، ولی در ۲۰ سال گذشته سازمان‌دهی تولید و اداره کردن زمان منحصر به کارمزدی و زندگی خانگی بسیار پیچیده شده بود. در اینجا به نشان دادن چند نکته اکتفا می‌کنیم:

کاهش زمان کار

طبق یک عقیده بسیار مشهور، طول مدت کار هفتگی در کشورهای صنعتی از مدتی پیش رو به کاهش بوده است. اگر پیشرفت موجود را در یک قرن اخیر در نظر بگیریم داده‌های حاضر این عقیده را تأیید می‌کنند. برای مثال در کشور انگلستان هفته عادی کار از ۶۰ ساعت کار در سال ۱۸۵۰ به حدود ۴۰ ساعت کار در سال ۱۹۷۰ رسید. بدین ترتیب در ایالات متحده، طول مدت کار هفتگی موجب شد تا از عنصر اصلی جمعیت فعال غیر دانشجو در رشته‌های غیرکشاورزی بسیار کاسته شود، زیرا مدت کار هفتگی از ۴۱/۶ ساعت در سال ۱۹۸۴

و شستشوی لباس در قبال ۴٪ در سال ۱۹۷۷ می‌کرد، برعکس، خرج آنها در مورد هزینه‌های تلوویزیون، تلوویزیون، وسایل خانگی در همین زمان از ۵۷٪ به ۱۵/۸٪ بودجه آنان رسیده بوده است.

پی‌نوشتها

1. Localisation Industrielle
2. Localisation urbaine

به ۴۱/۳ ساعت در سال ۱۹۷۷ رسیده بود (حتی پس از اصلاح مدت مرخصی‌ها و افزایش روزهای تعطیل). به‌علاوه رشد مشاغل خانگی، زیاد شدن طول مسیرهای کاری و فعالیتهای شغلی باعث کاهش زمانی می‌شد که اعضای این گروه در خانه خود به‌سر می‌بردند. زنانی که کار می‌کنند بیشتر تابع کارهای خانگی هستند، و دانشجویان بیش از پیش مجبور هستند شغلی نیمه‌وقت به‌منظور کسب درآمد انتخاب کنند. در واقع می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا واقعاً «زمان آزاد» بیشتر شده است، موردی که به‌هر علت به‌وضوح روشن نیست. آنچه که روشن است در گزارشی که در مورد گرایش روزافزون «مردم برای انجام وظایف تقسیم‌نشده‌ای که آنها اسم تفریح بر آنها نهاده‌اند» انجام شده، نشان می‌دهد که: «هر فعالیتی که باشد وضع آن مشخص است. مردم به‌جای اینکه هزینه‌ای بابت جابجا شدن با اتوبوس و یا ترن بپردازند، خود رانندگی می‌کنند [...] لباس به‌جای اینکه در منزل شسته شود به خشکشویی داده می‌شود [...] امور مربوط به خانه توسط خود اشخاص بدون مراجعه به کارگر خانه انجام می‌گیرد. تمام این مثالها عنصر مشترکی را به‌نام ماشین دارا هستند. مالکیت یک اتومبیل، یک ماشین لباسشویی و یک جارو برقی از شما یک راننده، یک خشکشو و یک زن خانه‌دار می‌سازد. یک دستگاه تلوویزیون شما را در سینما قرار می‌دهد.»

به‌عبارت دیگر در مجموع تغییر جهت مخارج خانوار به نفع خدمات نیست. بدین قرار است که در سال ۱۹۵۴ خانواده انگلیسی ۷/۱٪ بودجه خود را خرج رفت و آمد، تفریحات، کمکهای خانوادگی

